جلسه 428

دوشنبه 03/12/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در فرمایش محقق عراقی بود که فرمودند: برای مفهوم پیدا کردن جمله شرطیه ما باید دنبال این مطلب باشیم که ببینیم آیا جزاء که مترتب بر شرط هست سنخ الحکم است یا شخص الحکم. و الا مسلّم است که ظاهر هر خطابی حتی خطاب به نحو قضیه حملیه این است که موضوع و قیود آن علت منحصره هستند برای حکم. حتی اکرم زیدا زید دخیل است در موضوع وجوب اکرام یعنی علت منحصره است برای شخص این وجوب که در اکرم زیدا ذکر شده است. و الا خلاف اصالة التطابق می شد. اصالة التطابق می گوید هر قیدی که در خطاب ذکر بشود دخیل است در حکم و با انتفاء آن حکم منتفی می شود.

پس برای انعقاد مفهوم ما به دنبال این نباشیم که این بحث را دنبال کنیم که هل ینتفی الحکم بانتفاء هذا الشرط أم لا. شرط هم اگر نبود هر قیدی که در خطاب ذکر بشود ظاهر در این است که ینتفی الحکم بانتفاءه. ظاهر در این است که دخیل است در جعل آن، ولذا ینتفی الحکم بانتفاءه. ما برای مفهوم گیری باید به دنبال این باشیم که ببنیم آیا ظاهر خطاب إن جاءک زید فأکرمه این است که مجیء زید دخیل است در طبیعی وجوب اکرام زید که با انتفاء مجیء طبیعی وجوب اکرام زید منتفی بشود، آنوقت می شود مفهوم. یا نه، جمله شرطیه هم مثال سائر جمل قید در آن دخیل است در شرط حکم مذکور فی الخطاب، که با انتفاء مجیء زید شخص وجوب اکرام زید که در این خطاب ذکر شده است منتفی می شود. منافات ندارد یک فرد دیگری از وجوب اکرام زید باشد در فرض مریض بودن زید.

ما عرض کردیم این فرمایش محقق عراقی تمام نیست. آنچه که ایشان به آن اشاره می کند یعنی اصالة التطابق بین مقام ثبوت و اثبات، اگر درست هم باشد ربطی به بحث ما ندارد در بحث مفهوم شرط. بحث ما در مفهوم شرط در یک چیز دیگری است.

توضیح ذلک: ما این قاعده را که کل قید مذکور فی الخطاب ظاهر فی کونه مأخوذا فی الجعل ثبوتا این قاعده را اگر قبول هم بکنیم در جمله شرطیه، می پذیریم که مثلا إن جاءک زید فأکرمه ثبوتا مجیء زید در جعل وجوب اکرام او دخیل است. و لکن اثبات شیء که نفی ماعدا نمی کند. ما شاید دو جعل داریم، یک جعل وجوب اکرام زید علی تقدیر مجیئه، یک جعل وجوب اکرام زید علی تقدیر مرضه. هم مجیء زید در موضوع جعل اخذ شده است ثبوتا و هم مرض زید. چون ممکن است ما دو جعل داشته باشیم. پس اصالة التطابق بین مقام ثبوت و مقام اثبات در بحث جمله شرطیه تأثیری ندارد. جعل که واحد نیست، ما دو جعل داریم، یک جعل وجوب اکرام زید علی تقدیر مجیئه، یک جعل وجوب اکرام زید علی تقدیر مرضه. هم مجیء زید در موضوع جعل اول اخذ شده است و هم مرض زید در موضوع جعل دوم. بحث ما در اینجا این است که آیا جمله شرطیه دلالت می کند بر علیت منحصره یا دلالت نمی کند. اگر ثابت بشود دلالت جمله شرطیه بر علیت منحصره شرط، مفهوم ثابت می شود. یعنی اگر ثابت بشود که مفاد إن جاءک زید فأکرمه این است که وجوب اکرام زید معلق علی مجیئه، یا جمله شرطیه معنایش این است که مجیء زید علة منحصرة لوجوب اکرامه، یعنی نزاع در امر اول حل بشود، ثابت بکنیم که ظاهر إن جاءک زید فأکرمه این است که وجوب اکرام زید معلق علی مجیئه، یا مجیء زید علة منحصرة لوجوب اکرامه. من از شما سؤال می کنم آیا یک انسان عرفی پیدا می کنید که باز تشکیک بکند در ثبوت مفهوم؟ اگر متکلم بگوید وجوب اکرام زید موقوف علی مجیئه و معلق علی مجیئه، یا بگوید مجیء زید علة منحصرة لوجوب اکرامه، آیا کسی تردید خواهد کرد در ثبوت مفهوم شرط؟ ابدا. یک وقت مولا در خطابش بیان نمی کند علیت منحصره شرط للجزاء را، ما به برهان عقلی می فهمیم که هر قیدی علت منحصره است برای حکمش. خب آنجا بحث باید بکنیم که خب برهان عقلی می گوید هر قیدی علت منحصره است نه برای سنخ الحکم شاید علت منحصره باشد برای شخص الحکم. اما اگر مدلول استعمالی جمله شرطیه بیان علیت منحصره شرط باشد، بیان توقف و تعلیق جزاء بر شرط باشد، جناب محقق عراقی دیگر اصلا معقول است نزاع در ثبوت مفهوم شرط؟!. خب مرحوم آخوند فرمایشش این است که اگر ثابت بشود إن جاءک زید فأکرمه یعنی المجیء علة منحصرة لوجوب اکرام زید، یا وجوب اکرام زید معلق علی مجیئه، مرحوم آخوند می فرماید اگر این ثابت بشود روشن است که ما مفهوم شرط داریم. جناب محقق عراقی شما در این مطلب اشکال می کنید؟! یعنی اگر ثابت بشود که مدلول جمله شرطیه این است که وجوب اکرام زید معلق علی مجیئه یا مجیئه علة منحصرة لوجوب اکرامه باز ممکن است که یک فرد عرفی پیدا بشود که بگوید باز هم جای نزاع باقی است شاید مفهوم شرط ثابت نباشد. همچنین چیزی نمی شود. آن چیزی که شما فرمودید این است که اگر خطاب نگوید علت منحصره شرط للجزاء را، خطاب بیان نکند توقف الجزاء علی شرطه را، ما به برهان عقلی بفهمیم، بله آنجا این بحث پیش می آید که علیة الشرط لشخص الحکم خواهد بود یا لسنخ الحکم. اما اگر ثابت شد دلالت استعمالیه جمله شرطیه بر بیان علیت منحصره شرط للجزاء، بر بیان توقف الجزاء علی الشرط، دیگر جائی برای نزاع در مفهوم شرط نمی ماند.

جناب محقق عراقی! آیا فرق نیست بین این دو تعبیر که الان می گوئیم: مجیء زید علة لوجوب اکرامه، مجیء زید علة منحصرة لوجوب اکرامه. بین این دو فرق نیست؟ قطعا فرق است. مجیء زید علة لوجوب اکرامه اثبات شیء نفی ما عدا نمی کند. مجیء زید علت وجوب اکرام است منافات ندارد که مرض زید هم علت وجوب اکرام باشد. اما اگر مولا بگوید مجیء زید علة منحصرة لوجوب اکرامه، خب این نفی علیت ما عدا می کند.

پس بحث در همان امر اول است که آیا جمله شرطیه دلالت می کند که مجیء زید علة منحصرة لوجوب اکرامه یا نه. اگر دلالت بکند مفهوم دارد دلالت نکند مفهوم ندارد. یا مثلا دلالت می کند جمله شرطیه بر اینکه وجوب اکرام زید معلق علی مجیئه تا مفهوم پیدا کند، یا نه فقط جمله شرطیه می گوید وجوب اکرام زید ثابت علی تقدیر مجیئه. اگر ثابت بشود که مدلول جمله شرطیه این است که وجوب اکرام زید معلق علی مجیئه، مفهوم پیدا می کند. چون وجوب اکرام معلق بر مجیء شد، تا معلق علیه نیاید معلق موجود نمی شود. ولی اگر گفتیم که مفاد این جمله این است که وجوب اکرام زید ثابت علی تقدیر مجیئه، خب مفهوم پیدا نمی کند، چون اثبات وجوب اکرام زید عند ثبوت المجیء نفی ما عدا نمی کند.

اما جناب محقق عراقی! این مطلب را هم عرض کنیم: شما از واضحات دانستید که هر قیدی که در خطاب اخذ بشود ظهور دارد در اینکه در موضوع جعل هم دخیل است. این را از واضحات ندانید. آقا! مولا در خطابش گفت بول الشاة طاهر، یک خطاب دیگر هم داریم که بول ما اکل لحمه طاهر. شما را به وجدان عرفی تان بین این دو تعارض می بینید؟ چه تعارضی است؟ مثبتین هستند. اما اگر از محقق عراقی بپرسی می گوید تعارض است. چرا؟ برای اینکه شارع اگر جعل کرده باشد طهارت بول ما اکل لحمه را لغو است بیاید یک جعل دومی هم بکند طهارت بول شاة را. خب لغو است دیگر. شما که جعل کردید طهارت بول مأکول اللحم را، شاة هم مأکول اللحم است دیگر. دیگر لغو است که بیائی یک جعل دومی بیاوری روی طهارت بول شاة.

پس علم به وحدت جعل پیدا می کنیم، یعنی علم پیدا می کنیم که دو جعل نداریم یک جعل طهارت بول ما اکل لحمه ویک جعل طهارت بول شاة. شمای محقق عراقی می گوئید ظاهر بول الشاة طاهر که جعل هم ثبوتا رفته است روی همین شاة. جعل واحد است، وظاهر بول الشاة طاهر هم این است که در موضوع این جعل عنوان بول الشاة اخذ شده است. یک جعل که نمی تواند دو تا موضوع داشته باشد. پس باید بگوئیم مراد از بول ما اکل لحمه طاهر هم همین شاة است، حمل مطلق بر مقید بکنیم. این عرفی است؟. به هر عرفی بگوئیم می گوید مگر شارع ملزم است در خطابش تمام قضیه مجعوله را بیان کند؟ مصداقی از آن را بیان می کند چون بول شاة مورد ابتلاء مردم است.

فقط شما نقضتان به ما این است که اگر ظهور قید در خطاب در این نیست که در ثبوت هم دخیل است، خب اعتق رقبة مؤمنة ظهور ندارد که مؤمنه در موضوع جعل دخیل باشد. شاید از باب افضل الافراد یا احد الافراد این قید را ذکر کرده اند. پس اعتق رقبة مؤمنة شاید جعل در مقام ثبوتش همان اعتق رقبة است. در اعتق رقبة مؤمنة این مؤمنة در اثبات ذکر شد، ثبوتا دخیل در جعل نیست. پس چرا حمل مطلق بر مقید کردید آمدید گفتید اعتق رقبة أی رقبة مؤمنة. این اشکال شما است بر ما، که اگر اعتق رقبة مؤمنة را اصالة التطابق جاری نکنید شاید بیان احد الافراد باشد. خب اگر بیان احد الافراد است چرا اطلاق اعتق رقبة را تقیید می زنید؟ بیان احد الافراد با اطلاق اعتق رقبة تنافی ندارد. تنافی در جائی است که مؤمنه در موضوع جعل دخیل باشد. مؤمنه اگر در موضوع جعل دخیل باشد با اطلاق اعتق رقبة تنافی پیدا می کند، والا اگر در موضوع جعل دخیل نباشد بلکه احد الافراد را بگویند، با اطلاق اعتق رقبة تنافی پیدا نمی کند.

محقق عراقی این را به عنوان اشکال به کسانی که اصالة التطابق را جاری نمی کنند مطرح می کند. می گوید ببینید تسالم هست بر حمل مطلق بر مقید در این مثال، این به معنای تسالم بر اجراء اصالة التطابق است.

جناب محقق عراقی! مشکل اعتق رقبة واعتق رقبة مؤمنة در وجوب بدلی است. چون وجوب بدلی است، یعنی چی؟ یعنی اعتق رقبة مؤمنة می گوید من از او می خواهم که إن افطرت فاعتق رقبة مؤمنة، عتق رقبه مؤمنه بکنی، یعنی تا عتق رقبه مؤمنه نکردی وجوب من ساقط نمی شود، اصالة الاطلاق در هیئت جاری می کنیم که لایسقط هذا الوجوب ما لم تعتق رقبة مؤمنة. وفرض هم این است که یک وجوب بیشتر نیست وحدت جعل است. یک وجوب بیشتر نیست و ظاهر اطلاق هئیت اعتق رقبة مؤمنة هم می گوید تا عتق رقبه مؤمنه نکنی این وجوب ساقط نمی شود. این است منشأ حمل مطلق بر مقید.

می خواهید شاهدش را عرض کنم: شاهدش این است که اگر به شکل لقب بگویید، مثلا إن افطرت فاکرم عالما إن افطرت فاکرم فقیها، و ما می دانیم اگر در ماه رمضان افطار بکنیم اینطور نیست که واجب باشد هم اکرام عالم و هم اکرام فقیه. نخیر وحدت جعل است. اینجا هم ما حمل می کنیم مطلق را بر مقید، چون می گوئیم اکرم فقیها یعنی تا اکرام فقیه نکنی وجوب ساقط نمی شود. با اینکه در اصطلاح این می شود مفهوم لقب. ولی در اینجا چون وحدت وجوب بدلی است، حمل مطلق بر مقید می شد. حالا اگر بدلی نبود شمولی بود، اکرام الفقیه واجب، شمولی است، اکرام العالم واجب، همه اصولیین گفته اند اینها مثبتین هستند، مثبتین بتا هم تنافی ندارند. چون شمولی است، اکرام فقیه واجب است، اما به عنوان فقیه؟ نه، شاید از باب اینکه مصداقی است از مصادیق اکرام العالم واجب.

لازمه آن بیان محقق عراقی این است که در اکرام الفقیه واجب و اکرام العالم واجب قائل به مفهوم لقب بشود. چرا؟ برای اینکه دیروز عرض کردیم که وحدت جعل است، یعنی چی؟ یعنی محتمل نیست که اگر شما فقیه را اکرام نکنی دو تا گناه کرده باشی یکی اینکه چرا وجوب اکرام فقیه را عصیان کردی، یکی اینکه چرا وجوب اکرام عالم را عصیان کردی، چون فقیه عالم هم هست دیگر. هیچ محتمل نیست تعدد وجوب. یعنی علم به وحدت جعل داری. وظاهر اکرام الفقیه واجب این است که فقیه دخیل در موضوع جعل است، و جعل هم که واحد است، پس باید بگوئید جعل واحد، اکرام الفقیه واجب هم ظاهرش این است که فقیه در موضوع جعل اخذ شده است، پس باید بگوئیم اکرام العالم واجب یعنی اکرام العالم الفقیه واجب. چون هم عالم در موضوع جعل مأخوذ بشود و هم فقیه، حمل مطلق بر مقید می کنیم. یک اصولی این حرف را زده است که شما بزنید. جناب محقق عراقی! ما هستیم که به شما اشکال می کنیم که تسالم اصحاب بر اینکه اکرام الفقیه واجب اکرام العالم واجب مثبتین هستند و لاموجب لحمل المطلق علی المقید، خود این دلیل بر ابطال اصالة التطابقی است که شما ادعا می کنید. آن اعتق رقبه و اعتق رقبه مؤمنة را به رخ ما نکشید، آنجا وجوب بدلی است. ما وقتی افطار کنیم یک وجوب به ما متوجه می شود، اطلاق هیئت در اعتق رقبة مؤمنة می گوید این وجوب ساقط نمی شود مگر اینکه عتق رقبه مؤمنه بکنیم. این منشأ حمل مطلق بر مقید است.

فتحصل مما ذکرناه ان الحق مع المحقق الخراسانی.

وجوه اثبات مفهوم شرط

نزاع در این است که جمله شرطیه دلالت می کند دلالت استعمالیه بر اینکه توقف دارد وجوب اکرام زید بر مجیئش یا اینکه مجیء علت منحصره وجوب اکرام او است تا مفهوم پیدا بشود برای شرط، یا دلالت نمی کند بر این مطلب؟

نسب الی المشهور فی تقریرات الشیخ الاعظم و خود شیخ اعظم هم همین را قائل است که می گویند شرط مفهوم دارد. اما در مقابل صاحب کفایه، محقق اصفهانی، آقای بروجردی وحضرت امام منکر مفهوم جمله شرطیه شده اند.

برای اثبات مفهوم جمله شرطیه وجوهی ذکر شده است:

وجه اول: این است که گفته می شود که متفاهم از ادات شرط تعلیق جزاء است علی الشرط. إن جائک زید فأکرمه را اگر بخواهی معنا کنی یعنی وجوب اکرام زید معلق علی مجیئه. معلوم است اگر معنای جمله شرطیه این باشد چه کسی جرأت می کند مفهوم شرط را منکر بشود؟ خب وجوب اکرام زید معلق علی مجیئه موقوف علی مجیئه، خب اگر زید نیامد ولکن بخاطر مریض شدن او وجوب اکرام پیدا کرد. به ما می گویند چرا دروغ گفتی؟ تو گفتی وجوب اکرام زید موقوف ومعلق است بر مجیئش، یعنی تا مجیء نباشد وجوب اکرام زید نیست، اما حالا دیدیم با مریضی زید وجوب اکرام محقق شد. این به معنای دروغ گفتن شما است.

در تعلیق، معلق را باید بگذارید در مرکز موضوع، بگوئید وجوب اکرام زید معلق علی مجیئه. اگر یک فرد از وجوب اکرام زید با مرض زید محقق بشود، این مستلزم کذب جمله شما است. مثل اینکه شما می گوئید النار حارة، ما یک آتشی پیدا کردیم که بردا وسلاما بود. خب نقض النار حارة می شود. یک فرد از نار حار نبود. نقض است دیگر. شما وقتی می گوئید وجوب اکرام زید متوقف بر مجیء او هست، یعنی هر فردی از افراد وجوب اکرام زید فرض کنید معلق بر مجیء او خواهد بود. اصالة اطلاق این را اقتضاء می کند.

البته نظر مشهور را دو جور می شود بیان کرد: فعلا این بیان را می گوئیم که وجوب اکرام زید معلق علی مجیئه، این یک بیان است. بیان دیگر این است که بگوئیم مجیء زید علة منحصرة لوجوب اکرامه. فعلا این بیان دوم را ما مطرح نمی کنیم. مشهور می گویند مفاد ادات شرط توقف وتعلیق جزاء بر شرط است، یعنی معا إن جاءک فاکرمه این است که وجوب اکرامه معلق ومتوقف علی مجیئه. طبعا وقتی شد وجوب اکرامه زید معلق علی مجیئه همیشه موضوع در قضیه انحلالی است. و طبعا می شود سنخ حکم. اگر ثابت شود که مفاد جمله شرطیه تعلیق است دیگر مطلب حل است. یعنی اگر گفته بشود وجوب اکرام زید معلق علی مجیئه، هیچ نزاعی رخ نمی دهد در ثبوت مفهوم شرط.

مشهور ادعای وجدان می کنند، می گویند معنای «اگر» یعی تعلیق. البته در مقابلشان هم محقق اصفهانی ادعای وجدان می کند که «اگر» به معنای تعلیق نیست، «اگر» به معنای تقدیر وفرض است. اگر سم بخوری می میری، نه اینکه مردن تو معلق است بر خوردن سم. نه، یعنی در تقدیر سم خوردن موت محقق می شود.

دو تا ادعای وجدان است در مقابل هم.

سؤال وجواب: بحث مراد استعمالی است. که مراد استعمالی در جمله شرطیه چیست؟ آیا این است که وجوب اکرام زید معلق علی مجیئه؟ اگر این بود اصالة الاطلاق می گوید هر فردی از وجوب اکرام زید باید معلق بر مجیء زید باشد. پس اگر یک فردی پیدا بکنید که معلق بر مرض زید است نقض این اطلاق می شود.

برای فرمایش مشهور سه تا دلیل هم می شود اقامه کرد:

دلیل اول: این است که یکی از ادات شرط لو امتناعیه است. ببینید چطور لو امتناعیه دلالت می کند بر تعلیق. می گوید لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا، لولا علی لهلک عمر، یعنی لو لم یکن علی لهلک عمر. خب چی می خواست بگوید؟ عمر می خواست بگوید اگر علی نبود عمر هلاک می شد، و چون علی بود پس عمر هلاک نشد. این لولا است. و در لو امتناعیه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا، و چون تعدد آلهه نیست پس فساد در آسمان وزمین هم نیست. می خواهد بگوید اگر تعدد آلهه بود آسمان و زمین فاسد می شد، وحالا که شرط نیست جزاء هم نیست. در لو امتناعیه می گوید اگر شرط بود جزاء هم بود ولی حالا که شرط نیست پس جزاء هم نیست. حالا که تعدد آلهه نیست پس فساد آسمان و زمین نیست. خب اگر مفهوم نداشته باشد ممکن است کسی بگوید تعدد آلهه نیست ولکن یک عامل دیگری شاید باشد که او موجب فساد باشد. ولی لو امتناعیه این را نمی گوید. لو امتناعیه می گوید چونکه شرط نیست پس جزاء هم نیست. و هذا هو المفهوم. انشاءالله توضیح این مطلب وبقیه مطالب فردا.